



كد خبر : 9750305



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۱ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 2 (1396/11/01)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوَرُكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

(۱)

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۲) وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ ثَوْعُظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ

قَبْلَ أَنْ يَتِمَّاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤)

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، بخشی از احکام فقهی را به همراه دارد. در جاهلیت، یک سلسله قوانینی برای نکاحشان بود، یک سلسله احکامی برای طلاقشان. قبل از اینکه اسلام بیاورند، براساس قاعده «لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحٌ»^[1] یا «الزَّوْجُومُ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»^[2] نکاحشان طلاق، شغار که در اسلام باطل است، نکاح رسمی آنها بود و دین کاری با آنها نداشت. اگر کسی با نکاح شغار - که بحث آن در دیروز اشاره شد - نکاح می‌کرد جامعه اسلامی موظف بودند آنها را به عنوان زن و شوهر بدانند. ظاهر که یک نحوه طلاق بود نزد آنها، قبل از اینکه اینها اسلام بیاورند، جامعه اسلامی موظف بود که آن را طلاق بداند. این روایات که «الزَّوْجُومُ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»، یا «لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحٌ»؛ یا «لِكُلِّ قَوْمٍ طَلَاقٌ»، این قاعده الزام است و اجماعی هم که در مسئله است حتی اجماع محصل، این مستند به همین نصوص است، در حقیقت اجماع مدرکی است، یک قاعده فقهی است مورد قبول همه ما هم هست؛ اما اگر یکی از اینها یا هر دو اسلام آوردند شغار در اسلام باطل است و ظاهر طلاق نیست، ولی کفاره دارد.

شغار این بود که این یکی دختر خود را به او بدهد و مهریه دختر هم عقد دختر او باشد. آن هم دختر خود را به عقد این در بیاورد و مهریه آن هم عقد این باشد یا در خواهر و مانند آن. این نکاح در جاهلیت بود به نام نکاح شغار که اسلام آمده «لَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ»^[3] و برداشت.

در جریان ظاهر، اسلام این را بر نداشت؛ لکن با کفاره حفظ کرد که اگر مردی به زن خود بگوید: «ظَهَرَ كَظْهَرِ أُمِّي» یا «أَنْتِ عَلَيَّ كَأُمِّي» و مانند آن، این طلاق نیست؛ لکن این طور نیست که هیچ اثری نداشته باشد. از تعبیرات قرآنی، إشعار به اینکه خود این کار معصیت است برمی‌آید. حکم وضعی‌اش هم این است که آن زن بر این مرد با اینکه زن اوست، محرم است؛ مثل ایام عادت، این طور نیست که اگر حرمت بود از زوجیت بیفتد، یا در حال إحرام آمیزش حرام می‌شود؛ اما زوجیت از بین نرفته. حرمت تماس، مستلزم نفی زوجیت نیست. در حال إحرام، تماس حرام است با اینکه زوجه است؛ در حال عادت تماس حرام است با اینکه زوجه است؛ در حال صیام ماه رمضان تماس حرام است با اینکه زوجه است. حرمت تماس مباین با زوجیت نیست. این با اینکه زوجه است تماس حرام است. اگر خواست تماس بگیرد باید کفاره بپردازد، {مَنْ قَبِلَ أَنْ يَتِمَّاسًا}. قبل از تماس باید کفاره بپردازد. کفاره‌اش هم کفاره ترتیبی است نه تخییری؛ یعنی اول عتق رقبه است، بعد صوم سِتِّین و مانند آن است، بعد اطعام سِتِّین مسکین. اگر نداشت اولی را نوبت به دومی و همچنین می‌رسد.

پرسش: در ظاهر مانند طلاق حضور عدلین لازم است، چه قرینه‌ای داریم که شخصی که ظاهر کرد «عند عدلین» این کار را کرده باشد.

پاسخ: بله، در جریان ظاهر، اگر بخواند نزد ما طلاق به حساب بیاید، این است؛ اما اگر نخواهد طلاق به حساب بیاید، این حکم را ندارد. در جاهلیت این کار را می‌کردند، حالا در اسلام یک سلسله شرایطی اضافه کردند و این شرایط کم و بیش در آن صدر اسلام یکی پس از دیگری ظهور کرده. همه شرایط در صدر اسلام نبوده است. ایلاء برای ما شرایطی دارد، لعان برای ما شرایطی دارد، ظاهر برای ما شرایطی دارد که اگر ظاهر در حوزه اسلامی بخواند اتفاق بیفتد در حضور عدلین باید باشد. این طور نیست که در صدر اسلام هم آنها به این شرط حضور عدلین معتقد بودند. این می‌خواست زن را رها بکند، گفتند نه این زن رها نیست، چون اگر حضور عدلین بود که حکم خاص خودش را داشت.

بنابراین این حکم یکی پس از دیگری آمده. مسئله سمع که در بحث دیروز اشاره شد، قرآن هم خدا را به عنوان سمیع بصیر معرفی می‌کند، هم به عنوان اینکه حرف بعضی‌ها را می‌شنود، حرف بعضی‌ها را نمی‌شنود. دعای بعضی‌ها را خدا نمی‌شنود؛ یعنی مستجاب نمی‌کند. این سمعی که اثبات و نفی دارد، به این معناست که می‌گوییم حرف ما را شنید یا حرف ما را نشنید؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد. اینکه در روایات دارد خدا «سَمِيعُ الدُّعَاءِ» [4] است؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد. چه مرحوم ابن طائوس، چه سایر بزرگانی که درباره دعا کتاب نوشتند، شرایط استجاب دعا را ذکر کردند. موانع استجاب دعا را ذکر کردند. دعا که از دهن ناپاک درآمده، آن دعا را مستجاب نمی‌کند. غذای حرام خورده مستجاب نمی‌کند. خمر خورده تا چهل روز دعا مستجاب نمی‌شود. اینها موانع استجاب دعا هست آنها هم شرایط استجاب دعاست. اینکه ما در هر نمازی در رکوع می‌گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»؛ بعد سر بر می‌داریم، می‌گوییم: «سَمِعَ اللَّهُ»، این یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القا شده است؛ یعنی - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - امیدواریم خدا این حمد ما را بشنود، با اینکه شنیده است. نه اینکه بخواهیم خبر بدهیم یا یک جمله خبریه باشد. خود همین «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، دعاست؛ یعنی - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - خدا این حمدی که ما در رکوع گفتیم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» را بشنود، این بشنود یعنی ترتیب اثر بدهد. اگر شنید، جواب مثبت به ما بدهد. در بعضی از روایات ائمه (علیهم السلام) سؤال کردند چطور ما دعا می‌کنیم خدا جواب نمی‌دهد؟ فرمود: «لَا تَكُنْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ»؛ شما خدا را نمی‌خوانید اصلاً نمی‌دانید چه کسی را می‌خوانید! این است که فرمود در اواخر سوره مبارکه «یوسف» که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ [5] اکثر مؤمنین گرفتار شرک‌اند، معلوم می‌شود چیزی دیگر می‌خوانند، خدا را نمی‌خوانند.

اگر کسی خدا را بخواند، یقیناً مستجاب می‌شود. این «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القا می‌شود و معنایش همین است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، قلب طاهر و طیب باشد، غذای پاک باشد، شرایط استجاب دعا را مرحوم ابن طائوس ذکر کرده، دیگران هم البته ذکر کردند.

فرمود: {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ}؛ یعنی خدا گوش داد به این حرف‌ها. این شخص قول خدا را چگونه گوش داد؟ خدا چگونه قول این شخص را گوش داد؟ گاهی شخص با خدا سخن می‌گوید، این می‌شود: {تَشْتَكِي إِلَيَّ اللَّهُ}. گاهی با دیگری درد و دل می‌کند، این هم {تَشْتَكِي إِلَيَّ اللَّهُ} است. اگر کسی نیازمند بود و مشکلش را با کسی در میان گذاشت، قبل از هر چیز خدا می‌داند، برای اینکه این را خدا فرستاد. این بیان نورانی حضرت امیر را ملاحظه بفرمایید، در کلمات قصارش کلمات حکیمانه حضرت پایان نهج البلاغه شماره 306، البته بعضی از نهج البلاغه‌ها 304 هست، آن‌جا وجود مبارک حضرت امیر دارد که «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ آنهایی که موضوعات نهج البلاغه را نوشتند خیال کردند این «رَسُولُ اللَّهِ» یعنی پیغمبر یکی از القابش مسکین است! معنای این روایت نورانی این است که این نیازمندی که آمده در خانه شما، او را خدا فرستاده است. مواظب باشید اگر رد کردید حرف خدا را رد کردید، نه اینکه یکی از القاب «رسول الله»، مسکین باشد. «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ»، از آن طرف ذات اقدس الهی فرمود ما اصل مالکیت را امضا کردیم برخلاف مرام کمونیستی و بلشویکی، {لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ}، [6] هر کسی کاری کرده مالی پیدا کرده برای اوست. مالکیت محترم است، ما امضا کردیم. این طور نیست که کسی مالک نشود، این درست است. هر کسی کاری کرد برای اوست، {لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ}. بعد می‌فرماید در بین خودتان اموالتان را بدون رضایت یا خرید و فروش جابه‌جا نکنید: {لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِإِطْلٍ}، [7] اینها هست. اما نسبت به ذات اقدس الهی که مالکیت را امضا نکرده، نفرمود شما حتی نسبت به من هم مالک‌اید! فرمود: {وَ أَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ}، [8] پس این چنین نیست که کسی حرف قارونی بتواند بزند بگوید من خودم زحمت کشیدم. آن وقت اسلامی حرف بزند و قارونی فکر بکند، این نمی‌شود. این {فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِذَارِهِ الْأَرْضَ}، [9] او را تعقیب می‌کند. مگر قارون غیر از این می‌گفت، گفت من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم. این «من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم» یعنی - معاذ الله - خدا را مثل دیگری قرار دادیم! دیگری اگر به ما بگوید بده، می‌گوییم نه، ما خودمان زحمت کشیدیم، چرا بدهم؟ این را مجازیم، چون فرمود: {لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ}، اما اگر ذات اقدس الهی به ما فرمود این را بدهید در راه خیر، ما بگوییم «اَوْتِينَا» حرف قارون «من علمنا»، همین طور بگوییم مگر قارون غیر از این گفته بود؟ آن‌که کفرآمیز سخن می‌گفت او فرعون بود که {أَنَا رَبُّكُمْ} [10] می‌گفت؛ اما آن‌که می‌گفت من خودم زحمت کشیدم اختیار مال خود را دارم. این را در برابر ذات اقدس الهی بگوید می‌شود همان حرف قارون. این خطر برای ما هم هست که بگوییم - خدای ناکرده - ما خودمان سی، چهل سال زحمت کشیدیم عالم شدیم! فرق نمی‌کند آدم اسلامی حرف بزند و قارونی فکر بکند. این هست.

غرض این است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود این نیازمندی که آمده به سراغ شما، او را خدا فرستاده، آن وقت از آن طرف فرمود: {وَ أَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ}؛ یعنی حواستان جمع باشد ما اصل مالکیت را امضا کردیم؛ اما شما مالک‌اید نسبت به جامعه و افراد.

پرسش: به طور مطلق نمی‌شود قبول کرد که هر سائلی که اینجا بیاید

پاسخ: البته، اگر کسی مسکین نباشد و دروغگو باشد که «من قبل الشیطان» آمده است.

پرسش: ما از کجا بفهمیم؟

پاسخ: بله، دوتا حرف است، اینها که سر چهارراه هستند و وضعشان مالی‌شان خوب است، مگر مرحوم شیخ انصاری در مکاسب فتوا به حرمت این نداده؟ تکذبی کاسب مگر حرام نیست؟ اینها که گدایی می‌کنند کسب حرام است. اینکه نیازی ندارد. دروغ می‌گوید، بعد از مرگ هم خیلی از اموال از آنها کشف شده است. اینها را هر از چند گاهی از سر چهارراه و اینجاها جمع می‌کنند بعد می‌بینند که اموال فراوانی دارند. یکی از مکاسب محرّمه که شیخ انصاری نقل کرد همین است. بنابراین اینکه دروغ می‌گوید فقه ما حکمش را مشخص کرده؛ اما آنکه راست می‌گوید بیان نورانی حضرت امیر این است، این کسی که عائله‌مند است راست می‌گوید نه تولید هست نه اشتغال هست کاری ندارد، نیازمند هم هست این رفته در خانه کسی، فرمود: «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»، آن بنده خدایی که نهج البلاغه را موضوعی دسته‌بندی کرده، خیال کرده که یکی از القاب پیغمبر «المسکین» است! «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ» مال خدا را به خدا برگرداند. پس دو حرف است: یکی مسکین باید باشد واقعاً؛ دیگر اینکه اینک می‌دهد باید بداند مال خدا را دارد می‌دهد، دیگر نباید حرف قارون را بزند.

این زن سالمندی که آمده گفته من مادامی که جوان بودم مورد علاقه او بودم، الآن که چند تا بچه دارم مرا می‌خواهد رها کند کجا بروم؟ این را خدا فرستاده به در پیغمبر. چون خدا فرستاده، حرف او را می‌شنود این گرچه با پیغمبر دارد ناله می‌کند، ولی {تَشْكِي إِلَيَّ اللَّهُ}، چون فرستاده خداست، چون رسول «بما انه رسول» حرف مرسل را می‌زند. «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»، اینکه می‌گوید به من بدهید، مثل اینکه خدا فرمود: {مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا} ^[11]، فرمود مالی که من به شما دادم، به من بدهید. این تشبیه نیست. ببینید اگر بحث در فصل سوم باشد ما آزاد هستیم. فصل اول که منطقه ذات است منطقه ممنوعه است احادی راه ندارد. فصل دوم که صفات ذات است که عین ذات است منطقه ممنوعه است کسی راه ندارد. فصل سوم که فعل خداست ظهور خداست احکام خداست دستور خداست اینجا رفت و آمد است اینجا را آدم کاملاً می‌تواند بفهمد خدا گفته است این چنین است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید در قضیه که موضوع و محمول با هم متحدند، تعیین مدار اتحاد به دست محمول قضیه است. الآن این هزار اسمی که در دعای نورانی «جوشن کبیر» هست موضوع همه الله است، ضمیر «هو» هم به الله برمی‌گردد؛ اما اتحاد که در مقام ذات نیست. این مثال قبلاً هم در اینجا مطرح شد؛ الآن ما سه تا قضیه داریم می‌گوییم: «زَيْدٌ هُوَ نَاطِقٌ»، «زَيْدٌ هُوَ عَالِمٌ»، «زَيْدٌ هُوَ قَائِمٌ». در هر سه قضیه موضوع زید است، ضمیر فصل هم به زید برمی‌گردد. در هر سه قضیه موضوع و محمول هم با هم متحدند وگرنه قضیه نمی‌شود؛ اما محور اتحاد کجاست؟ تعیین مدار اتحاد قضیه به دست موضوع قضیه نیست به دست ضمیر فصل نیست، به دست محمول قضیه است. «زَيْدٌ هُوَ نَاطِقٌ»؛ یعنی در مقام

ذات. «زَيْدٌ هُوَ عَالَمٌ»؛ یعنی در مقام وصف. «زَيْدٌ هُوَ قَائِمٌ»؛ یعنی خارج از ذات و فصل در مقام فعل. این «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَمَازَجَةِ» [12] محور اتحاد را این دخول معین می‌کند، اشیا گاهی هستند گاهی نیستند معلوم می‌شود در مقام فعل است، در مقام ظهور است و کاری به ذات ندارد. ذات ابدًا داخل در اشیا نیست. این ظهور خداست وجه خداست. فیض، داخل در مستفیض است. اگر روشن بشود که تعیین محور اتحاد موضوع و محمول قضیه به دست محمول قضیه است، اشیا که نبود دخولي هم در کار نبود. وقتی زمین نبود خدا داخل در زمین نبود. وقتی آسمان نبود خدا داخل نبود. اگر چیزی صفت ذات باشد دیگر گاهی هست و گاهی نیست، نیست؛ همیشه هست. اینکه گاهی هست و گاهی نیست، معلوم می‌شود که صفت فعل است، خارج از ذات است؛ یعنی ذات اقدس الهی نیست، فعل او، فیض او، وجه اوست.

اینکه فرمود این شخص شکایت به الله دارد، ممکن است این ناله‌اش را با الله کرده باشد؛ اما همین که درد و دل را با پیغمبر دارد، چون «الْمُسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ»، است حرف الله را دارد می‌زند و با الله دارد درد و دل می‌کند؛ منتها الله را در مقام سوم در فصل سوم، فیض الله را در چهره رسول الله می‌بیند. پس «إِنَّ الْمُسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ». پس لا اقل انسان باید عذرخواهی بکند این هست و گرنه آن خطر هست. فرمود اگر نشد از شما می‌گیریم به دیگری می‌دهیم. این خطر به هر حال هست.

پرسش: وقتی این زن به پیغمبر مراجعه کرد، ایشان حکم فقهی را اجرا کرد یا پیغمبر فرمود حرام است ...

پاسخ: اوّل ناله کرد که من چه کار بکنم؟ ناله کرد. گفت: «نَثَرْتُ لَهُ بَطْنِي» [13] من چند فرزند آوردم، الآن که سالمند شدم می‌خواهد مرا رها کند. این استغاثه را، این ناله را ذات اقدس الهی شنید. بعد پاسخ داد فرمود اینجا که جمله دوم که فرمود: {وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوُرُكُمْ}، یعنی این آمده در محکمه قضا دارد حکم قضایی را سؤال می‌کند یا حکم فقهی را سؤال می‌کند، ما هم جواب می‌دهیم. اما آن جمله اوّل که {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ}، یعنی ما جواب دادیم. ما حرفش را شنیدیم. اما جمله دوم که {وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوُرُكُمْ}، این در محضر ما بود شنیدیم که او چه گفت ما حالا بعداً آیه نازل می‌کنیم و حکم فقهی ظاهر را بیان می‌کنیم؛ اما ما مشکل او را حلّ کردیم. ما مشکل او را در رتبه سابقه حلّ کردیم؛ حالا بعد به شما می‌رسد اعلام می‌کنیم.

غرض این است که آن «سمع» اوّل، غیر از «سمع» دوم است؛ در قرآن کریم هم از این تفاوت‌ها هست. در سوره مبارکه «مُلْك» که دارد: {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ} هم همین است. در سوره مبارکه {تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ} آیه ده این است، اینها در قیامت می‌گویند: {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ}، ما یا باید گوش شنوا داشته باشیم، یا خودمان بفهمیم. جمع هر دو هم ممکن است. اینها مانعة الخلو هستند. مانعة الجمع نیستند. انسان یا باید با دلیل نقلی به جایی برسد، یا با دلیل عقلی به جایی برسد، اگر دلیلی بود که «طوبی له و حُسن مآب» به هر حال یا حرف علما را باید گوش بدهد، یا خودش باید بفهمد. یا حرف ائمه را باید گوش بدهد، یا باید خودش بفهمد. یا حرف پیغمبر را باید گوش

بدهد، یا خودش بفهمد. این {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ}، با اینکه مکرر حرف‌ها را شنیده بودند، این آیات را شنیده بودند، سخنرانی پیغمبر را شنیده بودند، این منافقین و امثال آن که مرتب گوش می‌دادند که حضرت چه می‌فرمایند. این {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ} معنایش این نیست که ما «سمع» فیزیکی می‌داشتیم. ای کاش می‌شنیدیم حرف اینها را! مثل اینکه می‌گوییم پسر ما حرف ما را می‌شنود یا آقا حرف ما را می‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد.

پرسش: اشیا که همه فیض الهی هستند، گاهی هستند گاهی نیستند، نیست.

پاسخ: نه، گاهی هستند گاهی نیستند، چون ازلی که نیستند اینها.

پرسش: آن فیضی علاوه بر خود اشیا هست؟

پاسخ: نه، فیض و مستفیض ازلی بالذات نیستند. اینها حادث بالذات هستند. چیزی ازلی بالذات نیست،

پرسش: «داخل فی الاشياء»؛ یعنی خود اشیا ازلی نیستند؟

پاسخ: دخول هم ازلی نیست، پس معلوم می‌شود برای فیض خداست. این ارض و سما قبلاً نبود، بعد به صورت دود بود، بعد از شش دوره به آن صورت درآمد، وقتی آسمان نبود زمین نبود به زکریا فرمود: {وَقَدْ خَلَقْنَاكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا}، [14] این {لَمْ تَكُ} «کان»، کان تامه است، کان ناقصه نیست، آن {شَيْئًا} تمیز است. یعنی معدوم. حالا که به بار آمدی، «داخل فیک». معلوم می‌شود چیزی مربوط به فعل خداست، این کاری به ذات ندارد.

پرسش: چطور فاعل ازلی است، ولی فعل ازلی نیست؟

پاسخ: برای اینکه فعل ممکن است فاعل واجب است. چه اینکه اینها هستند بعد هم در نفخه صور برچیده می‌شوند بعد دوباره ظهور می‌کنند. بنابراین این {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ} هم همین است. ای کاش ما گوش می‌دادیم به حرف بزرگانمان! با اینکه مرتب حرف آنها را می‌شنویم. در سخنرانی‌هایشان می‌رویم، در کتاب‌هایشان می‌خوانیم، این طور نیست که نشنویم یا نبینیم. این {لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ}؛ ای کاش ما گوش شنوا می‌داشتیم.

در جریان ظاهر، فرمود کارش اسلامی نیست و قانون هم دارد که مشخص می‌کند. در سوره مبارکه «احزاب» هم جریان ظاهر مطرح است هم جریان پسرخواندگی؛ منتها قانون پسرخواندگی را در سوره مبارکه «احزاب» مطرح می‌کند، قانون ظاهر را در سوره مبارکه «مجادله». در سوره مبارکه «احزاب» آیه چهار این است که {مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ}، این جعل تکوینی است، انسان دو تا دل ندارد، بیش از یک قلب هم ندارد؛ هم دنیا، هم آخرت، هم این، هم آن، این گونه نمی‌شود. {مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ}، این تشریعی نیست، بلکه این تکوینی است فرمود حواستان جمع باشد! شما بیش از یک جیب ندارید چه چیزی می‌خواهید پر کنید؟ غذای خوب پر کنید؟ کارهای خوب بکنید؟ {مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ}، این تکوین است. بعد فرمود: {وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ الْإِنْسَانِيَّةَ لِتَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أَمْهَاتِكُمْ}،

اینکهظهار می‌کنید، می‌گویید: «ظهرک کظهر اُمی» یا «أَنْتِ عَلَيَّ كَأُمِّي»، این مادر نمی‌شود. مادر همان دو قسم است که در سوره مبارکه «نساء» مشخص شد یا نسبی است یا رضاعی: {حُرْمَتُ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ}، یک؛ {وَأُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِی أَرْضَعْنٰکُمْ}، [15] دو. همین مادر رضاعی، مادر نسبی، اینها هستند؛ اماظهار کسی را مادر نمی‌کند. {وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءُکُمْ أَبْنَاءَکُمْ}؛ پسرخوانده را پسر نکرده است. کسی از شیرخوارگاه فرزندی بیاورد پسر یا دختر خود قرار بدهد، این پسر یا دختر او نمی‌شود. ارث هم نمی‌برد. حالا بخواهد مال خودش را به او ببخشد احسان بکند این راه باز است، ولی محرمیت و امثال آن در کار نیست. {وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءُکُمْ أَبْنَاءَکُمْ ذٰلِکُمْ قَوْلُکُمْ بِأَفْوَاهِکُمْ}، این حرف‌هایی است که از دهن شما درمی‌آید. ریشه قانونی ندارد. {وَاللّٰهُ یَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ}، بعد اصلظهار و اصل پسرخواندگی را در آیه چهار بیان کرده و نفی کرده است؛ لکن حکمظهار را به سوره مبارکه «مجادله» ارجاع داده، حکم پسرخوانده را در همان سوره «احزاب» بیان کرده است. فرمود: {ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ}، بچه‌ها را با پدرهایشان، با شناسنامه‌هایی پدرشان می‌خوانند. پسرخوانده پسر نمی‌شود. {ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا}؛ حالا اگر بچه‌ای بود شناسنامه نداشت، اینها یکی از برادران اسلامی شما محسوب می‌شود، ولی بچه شما نخواهد بود. {فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ فِی الدِّیْنِ وَ مَوَالِیْکُمْ وَ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیْمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لٰکِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَ کَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَّحِیْمًا}، [16] که حکمشان جداست.

غرض این است که نه پسرخوانده پسر می‌شود، نه مادرخوانده مادر می‌شود. حکم همه اینها جداست. این سوره مبارکه «مجادله» راجع به نفی حکمظهار است. فرمود: {الَّذِیْنَ یُظَاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ}، این {إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا}، این حصر اضافی است و آن {وَأُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِی أَرْضَعْنٰکُمْ} هم حاکم بر این است. {إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا}، اینکه قول منکر است قول باطل است، اشرافی دارد به اینکه این مثلاً زمینه معصیت هم باشد، گرچه حرمتی بالصراحه از آن استفاده نمی‌شود. از اینکه فرمود قول منکر است و قول باطل است و از اینکه فرمود: {إِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ}، معلوم می‌شود که لغزشی است، راه حل هم دارد. راه حل چیست؟ این است: {وَالَّذِیْنَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ}، شغار را رأساً باطل می‌داند، ولیظهار را با این صورت آن هم اگر با حضور عدلین باشد دیگر طلاق نیست. با حضور عدلین هم باشد دیگر طلاق نیست طلاق یک صیغه خاص خودش را دارد. {وَالَّذِیْنَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا} که بعد بخواهند آمیزش کنند، {فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ}، باید کفاره بپردازد، {مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتِمَّاسَا}؛ قبل از آمیزش. {ذٰلِکُمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیْرٌ}، این «اعظکم» و مانند آن، معلوم می‌شود گاهی در حکم الزامی است گاهی هم در حکم استحبابی.

حالا اگر تحریر رقبه می‌سورش نبود، {فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامٌ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ}، آن را در روایات ما هست که 31 روز اگر روزه بگیرد متتابع، آن 29 روز متفرق باشد در حکم شهرین متتابعین است. {مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتِمَّاسَا}، اگر روزه دو ماه مقدورش نبود، {فَإِطْعَامُ سِتِّیْنِ مَسْکِیْنًا}، مستحضرید در کتاب فقهی، بین آن «طعام مسکین»، «مَدُّ طَعَامٍ» با «فَإِطْعَامُ سِتِّیْنِ مَسْکِیْنًا» فرق است. آن‌جا که لسان دلیل است که یک

چارک باید طعام بدهی، این یک چارک را آدم می‌دهد، شخص می‌خواهد آن را غذا درست کند می‌خواهد بفروشد لباس تهیه کند این مجاز است. اما آن‌جا که دارد: «إِطْعَامُ مَسْكِينٍ» این است که احتیاط می‌کنند یا فتوای رسمی می‌دهند که اگر به او پول بدهید و اطمینان ندارید که این پول را صرف غذا می‌کند، این می‌خواهد لباس برای بچه‌هایش بخرد این مشکل دارد. آن کفاره‌ای که «مَدُّ طَعَامٍ» هست آن مالک می‌شود هر کاری بخواهد بکند آزاد است؛ اما آن کفاره‌ای که «إِطْعَامُ مَسْكِينٍ» است «إِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينٍ» است، باید غذا داد به اینها، آن را پول بدهیم و اطمینان نداشته باشیم، این مجزی نیست. {فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ}، این معلوم می‌شود که حکم الزامی است و اصلاح قوانین جاهلیت هم با همین است و این زن هم راحت شده است بعد به خانه خودش برگشت و شاکر الهی بود.

«و الحمد لله رب العالمین»

[1]. تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج 7، ص 472.

[2]. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج 3، ص 514.

[3]. الوافی، ج 22، ص 521.

[4]. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج 2، ص 575.

[5]. سوره یوسف، آیه 106.

[6]. سوره نساء، آیه 32.

[7]. سوره نساء، آیه 29.

[8]. سوره نور، آیه 33.

[9]. سوره قصص، آیه 81.

[10]. سوره نازعات، آیه 24.

[11]. سوره بقره، آیه 245؛ سوره حدید، آیه 11.

[12]. ر.ک: نهج البلاغه (للصبحي صالح)، خطبه 1؛ «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ».

[13]. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج 6، ص 152.

[14]. سوره مریم، آیه 9.

[15]. سورة نساء، آیه 23.

[16]. سورة أحزاب، آیه 5.

برچسب